

تحول در استراتژی امنیت ملی ژاپن

قاسم محب‌علی^۱

چکیده: سیاست خارجی ژاپن پس از پایان جنگ سرد، در حال باز تعریف شدن است. به عبارت دیگر ژاپن چه بنا به ضرورت‌های داخلی، چه بنا به تحولات در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی نیاز دارد سیاست خارجی خود را که از پایان جنگ جهانی دوم تا خاتمه جنگ سرد دنبال می‌کرد مورد بازنگری قرار دهد. ژاپنی‌ها در تمامی آن دوره بنا به قانون اساسی خویش و همین‌طور الزامات موافقت‌نامه امنیتی با آمریکا، وظیفه دفاع از ژاپن را در مقابل تجاوز خارجی (بلوک شرق) به آمریکا واگذار کرده بودند و دولت ژاپن صرفاً توسعه اقتصادی کشور را مدیریت می‌کرد. واضح است تحول در سیاست خارجی این کشور تأثیرات قابل‌توجهی در سطوح مختلف منطقه‌ای و جهانی خواهد داشت. از این نظر بررسی این تحول و پرداختن به آن امری مهم و مفید برای تنظیم سیاست خارجی دیگر کشورها و شناخت بهتر از مناسبات بین‌المللی و اوضاع جهان حاضر و پیش‌رو خواهد بود. تلاش این مقاله بر این است که با نگاهی بیشتر واقع‌گرایانه و درجهانی که همه قدرت‌های مطرح در صحنه جهانی در تکاپوی حداکثرسازی منافع و توانایی‌ها و تأمین امنیت ملی خویش هستند و دوستی‌ها، رقابت‌ها و دشمنی در این چارچوب مفهوم می‌یابد به این مسئله بپردازد.

واژگان کلیدی: ژاپن، امنیت ملی، استراتژی، سیاست دفاعی، تروریسم.

وضعیت امنیتی و همین‌طور سیاست خارجی ژاپن متعاقب جنگ جهانی دوم به‌طور کامل تغییر کرد. در نتیجه آن در طول کمتر از یک دهه ژاپن از یک کشور شکست‌خورده و به‌شدت خسارت دیده، به کشوری کاملاً بازسازی شده و توسعه یافته

۱. آقای قاسم محب‌علی، کارشناس ارشد مسائل سیاسی.

اقتصادی تبدیل شد. اما در جهت سیاسی رشدی نکرد و از یک کشور متجاوز و اشغالگر به یک سرزمین اشغال شده و دولتی منفعل در روابط بین‌الملل و به علاوه یک متحد تمام عیار آمریکا تبدیل گردید. درسایه چتر و محیط امنیتی تامین شده از سوی آمریکایی‌ها، ژاپن توانست صلح و امنیت و همین‌طور رشد عظیم اقتصادی را شاهد باشد. در واقع، ژاپن هزینه‌های پرداخت شده برای ایجاد سدی محکم در برابر تهدید فراگیر و در حال سرایت کمونیسم در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم را که همچون طوفانی (شوروی استالینیستی و چین مائوئیستی) به سوی سرمایه‌داری غرب و یا به اصطلاح جهان آزاد در حال وزیدن بود، به سرمایه‌هایی برای رشد و توسعه ملی خویش تبدیل کرد. این سیاست در تمام طول دوران جنگ سرد ادامه یافت. اینکه چگونه این تحول اتفاق افتاد، درک آن شاید برای ما ساکنین خاورمیانه و به خصوص مسلمانان شیعه بسیار مشکل باشد. چگونه دولت و مردمی بنام امپراطور وارد جنگ شده و بنام امپراطور بخش بزرگی از آسیای دور و جنوب شرقی آسیا را اشغال نموده و به نام همان امپراطور شکست خورد و تسلیم دشمنی شد که با استفاده از بمب هسته‌ای صدها هزار از آنان را به قتل رسانید و در اشغال کامل خود درآورد و سپس بنام همان امپراطور با او از در دوستی و اتحاد در آمد و به یک هم‌پیمان اصلی همان دشمن اشغالگر تغییر نقش داد، ولی امپراطور و دولت همچنان مقدس باقی ماندند. شاید در کمتر جایی دیگر جز ژاپن و شرق دور این قضایا قابل حل، درک و تصور باشد. احتمالاً اگر این اتفاق در خاورمیانه می‌افتاد همانند عراق ده‌ها جنبش مقاومت و یا زیرزمینی شکل می‌گرفت و هرگز ثباتی که ژاپن پس از جنگ شاهد بود، حاصل نمی‌شد. اما این اتفاق در ژاپن افتاد و از این جهت با آلمان که پس از جنگ، ساختاری کاملاً متفاوت با پیش از جنگ پیدا کرد متفاوت به نظر می‌رسد.

دنبال‌گیری یک سیاست خارجی غیرفعال و غیردرگیرانه و بی‌توجه به تحولاتی که در حول و حوش ژاپن و جهان اطراف می‌گذشت، این کشور را از کوران منازعات و درگیری‌های دوران پس از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد دور نگه داشت. در عوض آمریکا به عنوان یک قدرت فعال مایشاء و در عین حال متحد ژاپن دیواره‌های امنیتی مطمئن و نفوذناپذیری را بر گرداگرد ژاپن احداث کرد، اگر ژاپن می‌خواست به تنهایی بار

تأمین هزینه‌ها و مسئولیت‌های آن را به‌عهده بگیرد که شاید با سختی از عهده تأمین آن بر می‌آمد ولی مسلماً قادر نبود به این سطح از رشد و توسعه دست پیدا کند. اما به هر حال جنگ سرد پایان پذیرفت، در آن هنگام ژاپن از نظر اقتصادی، یک غول و از نظر سیاسی یک کوتوله به حساب می‌آمد، اما اکنون و در دهه اول قرن بیست‌ویکم به نظر می‌رسد ژاپن در حال پشت سر گذاردن کاستی قد سیاسی خود می‌باشد.

از همان ابتدا یعنی در سال‌های دهه نود ژاپن بتدریج به احیای نقش سیاسی و نظامی خویش در حوزه‌های دفاع ملی و فراسرزمینی همت گماشت. ژاپن در تلاش است تا نقشی در عرصه امنیت بین‌المللی برای خود دست‌وپا نماید و در این رابطه به نوسازی و مدرنیزه کردن سازمان و جنگ افزارهای نظامی پرداخت. این کشور همچنین بتدریج در برنامه‌های حفظ صلح و امنیت بین‌المللی فعال شده و سعی کرده است برای قوای نظامی ژاپن امکان حضور فراملی را فراهم آورده و در نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد مشارکت نماید. تغییر رفتار از حالت انفعالی و بی‌حرکی به حالت فعال، این ظن را پدید می‌آورد که ژاپن در زمانی نه چندان دور به یک قدرت بزرگ نظامی جهانی نیز تبدیل خواهد شد که ممکن است عامل قدرت هسته‌ای نیز در این روند جای داشته باشد. آنچه این برداشت را تقویت می‌کند این است که ژاپن همواره از یک استراتژی واقع‌گرایانه و یا به عبارت دیگر واقع‌گرایی سیاسی پیروی کرده است. این کشور تاکنون امنیت ملی خویش را به اتحاد نظامی با آمریکا و قرارگرفتن در زیر چتر اتمی آن کشور گره زده است و مشارکت امنیتی فراسرزمینی آن صرفاً به پیمان‌های دوجانبه محدود شده که استفاده از نیروی نظامی در آنها بسیار بعید بوده است. در این مقاله تلاش بر این است که جدی بودن این تغییر سیاست و آثار احتمالی آن در ساختار امنیت ملی ژاپن و امنیت بین‌المللی تحت بررسی قرار گیرد.

۱. دکترین ضد نظامی‌گری و دولت صرفاً اقتصادی

استراتژی امنیت ملی ژاپن در زمان نخست وزیری شیگرو یوشیدا، همزمان با امضای معاهده امنیتی آمریکا-ژاپن در سال ۱۹۵۱ شکل گرفت. بعداً این سیاست «دکترین یوشیدا» نام گرفت. روح این دکترین بر تمرکز حداکثری بر توسعه اقتصادی و

توجه حداقلی بر نظامی‌گری و اتحاد همه‌جانبه با آمریکا استوار بود که هدف اصلی آن بازسازی ژاپن پس از جنگ بود. از سوی دیگر دفع تهدید فزاینده و توسعه‌طلبی قدرت‌ها و جریان‌های کمونیستی نیز همکاری تمام‌عیار با قوای اشغالگر آمریکایی را الزامی می‌کرد. درحقیقت، بسیاری از نخبگان خصوصاً محافظه‌کاران ژاپنی و قدرتمندان بخش‌های اقتصادی ژاپن اتحاد با آمریکا را برای احیای اقتصاد و همین‌طور امنیت ژاپن پس از جنگ ضروری می‌دانستند. درک این ضرورت که دفع تهدید شوروی سابق جز با اتحاد و قرار گرفتن در زیر چتر حمایتی آمریکا امکان‌پذیر نمی‌نمود دکتترین یوشیدا را هرچه بیشتر مستحکم نموده و باعث شد که امنیت ملی ژاپن به‌طور قطعی بر آن بنا نهاده شود.

در سال ۱۹۶۰ معاهده دفاعی امنیتی با آمریکا مورد بازبینی قرار گرفت تا تقسیم وظایف دو طرف بهتر روشن شود، آمریکا عهده‌دار تأمین امنیت و ژاپن پایگاه‌های نظامی موردنیاز و همین‌طور پشتیبانی قوای متصدی حفظ امنیت ملی ژاپن و شرق دور را به عهده گرفت. بازبینی موافقت‌نامه باعث شد تا هزینه‌های نظامی ژاپن به حداقل برسد. با از بین رفتن دغدغه‌های امنیتی، این فرصت برای ژاپن فراهم شد که به‌طور کامل نیرو و امکانات خود را حول توسعه اقتصادی متمرکز نماید. ترس از سرایت کمونیسم و فراگیر شدن آن در شرق آسیا باعث شد که سیاست‌های توسعه اقتصادی ژاپن و ملل قرار گرفته در حاشیه جهان به‌اصطلاح سوسیالیستی، کاملاً مورد حمایت جهان به‌اصطلاح آزاد یا سرمایه‌داری قرار گیرد.

محدود کردن و حداقلی نمودن بُعد نظامی ژاپن همچنین از پشتوانه بند ۹ قانون اساسی ۱۹۴۷ نیز برخوردار بود. برداشت دولت ژاپن از این ماده این بود که در محدوده دفاع از خویش اجازه داشت از آمادگی نظامی جزئی و حداقلی برخوردار شود زیرا براساس بند ۵۱ منشور سازمان ملل همه اعضا از حق دفاع از خویش برخوردار هستند. در داخل ژاپن جریان ضد نظامی‌گری در دوران جنگ سرد بسیار قوی بود و ترس از جنگ با توجه به تجدید خاطره دوران نظامی‌گری پیش از جنگ جهانی دوم و حجم ضایعات ناشی از جنگ، در بین نخبگان، تصمیم‌سازان و افکار عمومی بسیار بالا بود و کمترین تلاش برای هزینه‌کردن در امور نظامی با مخالفت‌های وسیع روبه‌رو می‌گردید.

نگرانی از ورود مجدد ژاپن به جنگی دیگر، زمینه‌ساز تأکید هرچه بیشتر بر این رویکرد بود که بایستی بنیاد سیاست خارجی ژاپن صرفاً بر روابط اقتصادی بنا گردد.

۲. کنترل نهادهای امنیتی و نظامی توسط غیرنظامیان

دکترین یوشیدا منجر به آن شد که نهادهای امنیتی و نظامی تحت کنترل غیرنظامیان قرار گیرند. آژانس دفاعی ژاپن که همراه با نیروی دفاع از خود در سال ۱۹۵۴ تأسیس شد، تعداد قابل توجهی از مقامات غیرنظامی از وزارتخانه‌هایی شامل وزارت امور خارجه و دارایی را در بر می‌گرفت. در نمودار سازمانی دولت، این آژانس در سطحی پایین‌تر از وزیر و در حوزه دفتر نخست وزیر قرار می‌گرفت. با توجه به اینکه آژانس مأموریت داشت حوزه کارکردی و مأموریتی نیروی دفاع از خود را تبیین نماید لذا جزیی از وزارت امور خارجه تلقی می‌شد. در حال آژانس تحت کنترل غیرنظامیان بوده و نظامیان در رده پایین اجرایی و نه تصمیم‌گیری ایفای نقش می‌کردند. این وضعیت، بر آن بود که امکان بروز تمایلات نظامی‌گرایانه را به حداقل برساند. اگرچه مدیریت غیرنظامی به دلیل تغییرات سریع کابینه‌ها، نقطه ضعفی در پیگیری استراتژی‌های امنیتی و نظامی محسوب می‌شد؛ اما استمرار تمام‌عیار قدرت در دست حزب لیبرال دموکراتیک (LDP) و اکثریت مطلق آن در مجلسین ژاپن، طی سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۹ باعث شد که این سیاست همچنان ادامه پیدا نماید. به علاوه اولویت داشتن توسعه اقتصادی، باعث می‌شد که دکترین یوشیدا همچنان سرلوحه دولت‌های جایگزین باشد. البته این امر به این مفهوم نیست که محافظه‌کاران افراطی در داخل حزب و پارلمان، سیاست دفاعی ژاپن را به چالش نمی‌کشیدند، آنان بر این باور بودند که ژاپن باید در پی ایجاد یک ساختار دفاعی مستقل‌تر و متکی‌تر به خویش باشد. با این حال ژاپنی‌ها با محاسبه هزینه‌های ناشی از مقابله با تهدیدات شوروی و تأثیرات آن بر توسعه اقتصادی ژاپن و نیز هزینه‌های تضعیف اتحاد با آمریکا ترجیح دادند که بازسازی نظامی کشور خویش را در حالت حداقلی ادامه داده و از ارائه چهره‌ای نظامی‌گرایانه احتراز نمایند. ناگفته نماند که احزاب مخالف مانند حزب سوسیالیست ژاپن، به شدت با میلیتاریزه شدن کشور مخالفت می‌کردند و از این حیث به طور غیرمستقیم کمک مهمی به استمرار دکترین یوشیدا می‌کردند.

۳. اصول سیاست و محتوای سیاست خارجی ژاپن در دوران جنگ سرد

دکترین یوشیدا به همراه معاهده دفاعی آمریکا و ژاپن، امنیت ژاپن را در هر درگیری احتمالی شرق و غرب تضمین می‌کرد و همزمان موجبات توسعه سریع اقتصادی آن می‌شد. پیگیری مسائل نظامی در چارچوب امنیت اقتصادی و تجارت خارجی ژاپن، پوشش مناسبی بود تا مخالفت‌های شدید ضدنظامی‌گری را کاهش داده و از سوی دیگر حساسیت خارجی‌ها و به‌خصوص همسایگان و کشورهای که نگران بازسازی نظامی ژاپن پس از جنگ بودند نیز برانگیخته نشود. تعریف امنیت ملی که حوادث طبیعی و زیست‌محیطی را نیز در برمی‌گرفت، در قالب توسعه اقتصادی، دستیابی آسان‌تر به تکنولوژی‌های سطح بالا و توسعه صادرات، این خواسته را برآورده می‌ساخت. در همان حال این آمریکا بود که بایستی به نگرانی‌های ناشی از حضور نظامی خود در ژاپن، در شرق دور و میلیتاریزه کردن آن منطقه و از جمله ژاپن پاسخ‌گو بوده و هزینه‌ها و مسئولیت آن را به دوش بکشد.

در سال ۱۹۵۷ ژاپن اولین سند امنیت ملی پس جنگ خویش را تحت عنوان « اصول و پایه‌های دفاع ملی » تنظیم کرد. در این سند تأکید شده که استراتژی امنیت ملی ژاپن براساس ممانعت از تجاوز به ژاپن و نیز پس‌زدن هرگونه تجاوز استوار است. سند پایه مزبور از فعالیت‌های سازمان ملل برای تقویت همکاری‌های بین‌المللی برای صلح جهانی حمایت می‌نماید. این سند همچنین ارتقای توانایی‌های دفاعی ژاپن را برای جلوگیری از هر تهاجم احتمالی کلاً بر روی ترتیبات توافقنامه همکاری نظامی آمریکا و ژاپن متمرکز کرده بود. بر پایه اصول قانون اساسی ژاپن، سند فعالیت‌های نظامی ژاپن را حول چهار محور ذیل تعریف کرده بود:

۱. پیگیری یک سیاست کاملاً واضح دفاعی،
۲. ژاپن به قدرت نظامی تبدیل نگردد،
۳. پایبندی به سه اصل، عدم ساخت، عدم دستیابی، عدم انتقال و انباشت تسلیحات هسته‌ای در خاک ژاپن،

۴. مدیریت و کنترل بخش دفاعی ژاپن از سوی غیرنظامیان.
فضای ضد نظامی‌گری در داخل زمینه‌ای برای توسعه تأسیسات و جنگ‌افزار نظامی در ژاپن و برپایی نقش نظامی باقی نمی‌گذاشت. بنابراین دولت حزب دموکراتیک

حجم بودجه نظامی ژاپن را در سطح ۱٪ تولید ناخالص داخلی حفظ و از ورود در بازار تجارت اسلحه و صادرات سلاح خودداری نمود. البته فشار حزب سوسیالیست در اتخاذ این تصمیمات کاملاً مؤثر بود.

با این حال ژاپن در سال ۱۹۷۶، اولین دکترین امنیت ملی خویش را ارائه داد، این دکترین، امنیت ملی ژاپن را بر دو پایه دفاعی و بازدارندگی تعریف نمود. در این دکترین، ژاپن امکانات حداقلی را برای مقابله با حملات و تجاوزات موردی و در مقیاس کوچک فراهم خواهد آورد. اما برای مقابله با تجاوزات در مقیاس بزرگ و وسیع همچنان به پشتیبانی آمریکا متکی خواهد ماند. در واقع دکترین جدید سعی نمود بین درخواست‌های کسانی که فشار می‌آوردند تا ژاپن سازمان دفاعی خویش را همپای رقبا و دشمنان منطقه‌ای و بین‌المللی خویش ارتقا و گسترش دهد و در مقابل مخالفان نظامی شدن این کشور راه میانه‌ای را برگزیند و رضایت هر دو گروه را فراهم آورد. با اینکه ژاپن قصد نداشت در سطح مقابله با تهدید شوروی سابق بازدارندگی ایجاد نماید، اما در پی استراتژی جدید این کشور به موشک‌های بالستیک قاره‌پیما، بمب‌افکن‌های دور پرواز و جنگنده‌های تهاجمی دست پیدا کرد.

توسعه قدرت نظامی و تهدیدات شوروی سابق کمک زیادی به پیشبرد تمایلات جریان‌های راست‌گرای ژاپنی و از جمله حزب دموکراتیک حاکم برای احیای قدرت نظامی ژاپن می‌نمود به‌خصوص آنکه در دهه ۱۹۷۰ جنگ سرد به اوج خود رسیده بود. شکست آمریکا در ویتنام نیز بر این باور دامن می‌زد که ژاپن بایستی بر قدرت دفاعی خویش تکیه کرده و همه این موارد در متن معاهده نظامی آمریکا و ژاپن گنجانیده شود. آنها همچنین بر همکاری‌های امنیتی در حوزه آسیای شرقی نیز تمایل داشتند. اما همچنان بر عدم ورود ژاپن به بحران‌های فرامنطقه‌ای پایبند بودند. این سیاست نیز در دهه نود بار دیگر دچار تغییر شد و ژاپن بتدریج و تحت فشار متحدین خود، تعهداتی را در مسائل مالی، لجستیکی و یا امور پس از جنگ پذیرفت و همراه با کاهش فشار داخلی ژاپن سیاست عدم پذیرش هرگونه نقش امنیتی فرا ملی خویش را تعدیل نمود.

۴. فضای امنیتی ژاپن پس از جنگ سرد

پایان صف‌آرایی نظامی شرق و غرب و فروپاشی شوروی و بلوک کمونیستی تأثیرات بنیادین بر سیاست امنیت ملی ژاپن و اتحاد آمریکا- ژاپن برجای گذاشت. ساختار امنیتی دوقطبی جنگ سرد و تهدید نظامی و هسته‌ای شوروی سابق به یک‌باره از بین رفت. تا پیش از آن بنیاد همکاری آمریکا و ژاپن و همین‌طور هدف اصلی برنامه دفاعی آن بر مقابله با خطر تجاوز احتمالی شوروی سابق و توسعه‌طلبی آن استوار بود. از بین رفتن این تهدیدات، مفهوم بازدارندگی از حالت کلاسیک خویش را متحول نمود. از این پس نه تهدیدات کلان و متعارف بلکه تهدیدات پراکنده، بی‌ثبات‌ساز و به‌خصوص غیرمتعارف و غیرکلاسیک وارد مباحث و دستورکارهای امنیتی ژاپن شده و همین موارد تبیین‌کننده چارچوب همکاری‌های آمریکا و ژاپن گردید. سلاح‌های کشتار جمعی، تروریسم بین‌المللی، همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی معاهده امنیتی دو کشور را به چالش کشید. به‌خصوص با از بین رفتن تهدید بزرگ و فراگیر خارجی، ضرورت‌ها و الزامات اتحادیه نظامی را بر علیه دشمن مشترکی که دیگر وجود خارجی نداشت با ابهام و علامت سؤال مواجه ساخت.

در پی این تحولات، موضوع حضور ژاپن در عرصه امنیت جهانی پس از جنگ خلیج فارس و اشغال کویت توسط عراق ۱۹۹۱-۱۹۹۰ جزو مباحث مطروحه در حوزه روابط خارجی ژاپن قرار گرفت. اینجا بود که لزوم و یا توانایی ژاپن برای ورود در عرصه‌های امنیتی فراملی و جهانی و این که چگونه ژاپن خود را با شرایط جدید وفق داده و به الزامات آن پاسخ دهد، دولت این کشور را ناچار ساخت تغییراتی در دکترین انزوای طلبی و عدم ورود در مسائل جهانی خود بدهد. با اینکه دولت ژاپن رقمی در حدود ۱۳ میلیارد دلار در هزینه‌های عملیات نظامی، نیروهای ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری آمریکا مشارکت کرد، اما قادر نشد با اعزام نفرات، مستقیماً در عملیات نیروهای ائتلاف مشارکت نماید. در نتیجه با انتقادات دیگران و به‌ویژه آمریکایی‌ها مواجه شد. دولت ژاپن به دلیل تعارض با بند ۹ قانون اساسی و همین‌طور مخالفت داخلی از ارائه لایحه‌ای برای کسب مجوز برای اعزام نیروهای دفاع ملی به خلیج فارس اجتناب نمود. اما این باعث نشد که خود را جزیی از ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری آمریکا قرار ندهد.

بحران جنگ خلیج فارس کاملاً پایان نیافته بود که در سال ۱۹۹۴ بحران هسته‌ای کره شمالی بار دیگر وضعیت امنیتی ژاپن را با چالشی جدید روبه‌رو ساخت. در اینجا بار دیگر نقش ژاپن به عنوان یک متحد در معاهده دفاعی مورد سؤال قرار گرفت به‌خصوص آنکه احتمال اینکه جنگ با کره به یک واقعیت تبدیل شود دور از ذهن نبود. بار دیگر آمریکا از ژاپن خواست که نیروهای دفاع ملی ژاپن، نقش پشتیبانی لجستیکی ارتش آمریکا را به عهده گیرند. خواسته‌ای که باتوجه به قوانین اساسی و داخلی ژاپن اعزام نیروهای انسانی در لباس نظامی ژاپنی به خارج از مرزها عملی نبود. در نتیجه کاملاً واضح شد که ساختار جاری نظامی ژاپن و همین‌طور معاهده امنیتی آمریکا-ژاپن با شرایط جدید محیط بین‌المللی و امنیتی آن همخوانی ندارد. پس از بحران سال ۱۹۹۴، نگرانی امنیتی ژاپنی‌ها در سال ۱۹۹۸ با آزمایش موشکی کره شمالی بر فراز خاک ژاپن بار دیگر برانگیخته شد. در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ بار دیگر بحران هسته‌ای کره شمالی بالا گرفت. در سال ۲۰۰۶ پرتاب موشک از سوی کره شمالی نشان داد که این کشور می‌تواند به یک تهدید جدی جدید برای ژاپن تبدیل شود. مشکلات ژاپن و کره شمالی تنها به بحث تکثیر سلاح‌های هسته‌ای محدود نماند بلکه با بالا گرفتن بحث‌های مربوط به اختلافات ارضی و اتباع ربوده شده، تشدید گردید.

برای ژاپن، مسائل امنیتی پس از جنگ سرد، با سر برآوردن و هرچه قدرت‌مندتر شدن چین از نظر نظامی بیش از پیش پیچیده‌تر شده است. تا دهه نود سیاست ژاپن در قبال روابط با چین، بر پایه همکاری‌های اقتصادی و کمک‌های خارجی و افزایش تجارت خارجی قرار داشت. اما ژاپنی‌ها دریافته‌اند که در طول سال‌های دهه نود گفتگوی امنیتی دوجانبه با چین دائماً پیچیده‌تر می‌گردد. ژاپن متوجه بود که قدرت دریایی چین در حال افزایش است و از سوی دیگر چینی‌ها مشغول مدرنیزه کردن تسلیحات هسته‌ای و موشکی خود هستند. آزمایش هسته‌ای چین در سال ۱۹۹۵ و بحران تنگه تایوان در سال ۱۹۹۶ این نکته را برای ژاپن واضح ساخت که نگرانی‌های جدیدی در حال شکل‌گیری است و در نتیجه هم عناصر طرفدار توسعه رابطه با چین در دولت و هم افکار عمومی ژاپنی‌ها را تحت تأثیر خویش قرار داد.

بحران روابط با بازدید نخست وزیر سابق ژاپن جوشیرو کویزومی از قبرستانی که سربازان ژاپنی عامل اشغال و کشتار هزاران چینی در آن دفن شده‌اند و چینی‌ها

آن را نمادی از بازگشت ژاپن به سیاست‌های میلیتاریستی تلقی نمودند باز هم بیشتر شد. اگرچه سیاست بازدید از مقبره سربازان، از سوی جانشینان وی ادامه نیافت و روابط دیپلماتیک دو کشور احیا گردید اما اختلافات سرزمینی و فلات قاره‌ای، اختلاف پیرامون جزایر کوچک در دریای شرق چین که احتمال وجود گاز در کف سواحل آنها می‌رود، همچنان لاینحل باقی مانده است. مشکلات روابط با نقض آب‌های سرزمینی و فضای ژاپن توسط ناوها و هواپیماهای چینی همچنان رو به افزایش است. براساس گزارش آژانس دفاعی ژاپن تعداد تجاوزات هوایی و دریایی چینی‌ها در سال ۲۰۰۶ هشت برابر بیش از ۲۰۰۵ بوده است.

مورد دیگری که می‌تواند به فهرست نگرانی امنیتی ژاپنی‌ها در سال‌های اخیر اضافه شود، مسئله تهدیدات تروریسم بین‌المللی می‌باشد. این امر به‌خصوص از آن جهت مهم است که ژاپن بایستی موضع خویش را نسبت به استراتژی دولت آمریکا در جنگ در حال انجام علیه تروریسم دائما بروز نماید. آخرین مورد، بازگشت مناقشات در روابط روسیه و غرب است که خاطره جنگ سرد را در ذهن ژاپنی‌ها زنده می‌کند، یک روسیه پرخاشگر می‌تواند برای ژاپن نیز مشکل‌آفرین باشد و اختلافات منجمد شده را احیا نماید.

۵. نگاه افکار عمومی ژاپن به مسائل امنیت ملی

باتوجه به نظرخواهی مداوم صورت‌گرفته از سوی دولت ژاپن در تمامی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، مردم ژاپن همواره از تداوم اتحاد نظامی با آمریکا با وجود واحد نیروهای دفاع ملی، حمایت کرده‌اند. این حمایت با پایان جنگ سرد نیز همچنان ادامه داشته و حتی در پایان دهه نود افزایش یافته و در سال ۲۰۰۶ به رقمی بالای ۷۶٫۲٪ رسیده است در حالی که در سال ۱۹۷۸ در حدود ۶۰٪ بود. روند مشابهی در سایر نظرخواهی‌ها قابل مشاهده است. در سال‌های اخیر اکثریت مردم ضمن حمایت از نقش واحد دفاع ملی در مقابله با تجاوز، از توسعه نقش آن به کمک‌های انسان‌دوستانه نیز حمایت به عمل آورده‌اند. تحول دیگر در این رابطه تغییر نظر ژاپن نسبت به حضور نیروهای دفاع ملی در فعالیت‌های فرامرزی می‌باشد که نشان می‌دهد در حالی که در اوایل دهه نود اکثریت مردم مخالف حضور این نیروها در خارج سرزمین ژاپن بوده‌اند

اما در سال‌های اولیه دهه ۲۰۰۰ بیش از ۷۰٪ ژاپنی‌ها از اعزام نیروهای دفاع ملی به خارج حمایت کرده‌اند. با این حال همچنان ژاپنی‌ها با اعزام نیروهای دفاع ملی برای شرکت در عملیات نظامی مخالف بوده و تنها از مشارکت آنها در عملیات انساندوستانه حمایت می‌نمایند. تحول دیگر در نگاه امنیتی ژاپنی‌ها در خصوص تهدیدات احتمالی می‌باشد. در سال ۲۰۰۶، ۶۳٪ کره شمالی و ۴۶٪ تروریسم بین‌المللی و ۳۶٪ نوسازی ارتش چین و حدود ۳۰٪ تولید سلاح‌های کشتار جمعی را مهمترین نگرانی‌های امنیتی ژاپن دانسته‌اند.

۶. تحول در ساختار تصمیم‌گیری سیاسی ژاپن پس از خاتمه جنگ سرد

ساختار سیاسی و امنیتی متشکله در سال ۱۹۵۵ حاصل جهان دوقطبی بود. با از بین رفتن منازعه ایدئولوژیک بین کمونیسم و سرمایه‌داری صحنه سیاسی داخلی ژاپن دچار تحول گردید. ابتدا این ساختار همزمان با بحران خلیج فارس دچار شوک شد و در اثر بحران‌های درونی حزب دموکراتیک و پدیدار شدن احزاب جدید، با مسئله کارآمدی روبه‌رو و با تشکیل دولت ائتلافی دچار تحول شد. از جمله تحولات در ساختار سیاسی ژاپن نگاه احزاب ژاپنی به مسئله امنیت ملی می‌باشد. از اوایل دهه نود اولویت دولت تحت رهبری حزب لیبرال دموکراتیک باز تعریف سیاست دفاعی ژاپن، در سایه تقویت همکاری با آمریکا و با هدف گسترش نقش بین‌المللی و افزایش حضور و مشارکت هر چه بیشتر ژاپن بوده است. حزب دموکراتیک ژاپن نیز وجود نیروی دفاعی ژاپن را پذیرفته و معاهده امنیتی با آمریکا را پایه اساسی ساختار امنیت ملی ژاپن تلقی می‌نماید. تنها تفاوتش با حزب لیبرال دموکراتیک بر نقش بین‌المللی ژاپن می‌باشد که این حزب معتقد است بایستی در چارچوب سازمان قرار داشته باشد.

تحول دیگر در حوزه مأموریت واحد دفاع ملی که تا پایان جنگ سرد منحصراً وظیفه داشت با تجاوزات شوروی سابق مقابله نماید گسترش به تهدیدات متصور و عام می‌باشد. اما مهم‌ترین تحول شاید در خصوص نخست وزیر و کابینه صورت گرفته باشد که در نتیجه قدرت نخست وزیر و کابینه افزایش یافته و از نقش تکنوکرات‌ها کاسته شده است. جوشیرو کویزومی و شینزو آبه دو نخست‌وزیری بودند که مشخصاً به این امر همت گماشتند و با افزودن مشاوران در حوزه‌های مربوط به امنیت ملی قدرت

تصمیم‌گیری خویش را افزایش دادند. بندهای آتی به بررسی آثار این تحولات در ساختار تصمیم‌گیری می‌پردازد.

۷. تبیین سیاست دفاعی ژاپن خارج از فضای سرزمینی

تحولات در محیط امنیت جهانی پس از پایان جنگ سرد باعث شد که به ژاپن فشار آورده شود تا در استراتژی امنیت ملی تغییراتی را متناسب با شرایط جدید بین‌المللی صورت دهد. بحران هسته‌ای کره شمالی، لزوم استمرار اتحاد نظامی با آمریکا را همچنان مورد تأکید قرار داد، دولت تلاش نمود حداقل با تأمین منابع مالی عملیات در سایر نقاط جهان، از ادامه حمایت نظامی و وجود چتر دفاعی آمریکا بر فراز ژاپن اطمینان حاصل نماید. از سوی دیگر به دنبال جنگ خلیج فارس در ابتدای دهه نود، ژاپن هرچه بیشتر تحت فشار قرار گرفت تا نقشی متناسب در قبال تحولات امنیتی جهان به عهده گیرد. در سطح افکار عمومی آمریکا این درخواست روزبه‌روز افزایش یافت و لیکن ژاپن بنا به موانع موجود نتوانست به غیر از تأمین منابع مالی اقدام دیگری را صورت دهد. اما اکنون بسیاری از موانع داخلی از جمله فشار مخالفین، فشار تکنوکرات‌ها و مخالفت افکار عمومی به مقدار قابل توجهی کاهش یافته است و در مقابل قدرت عمل نخست وزیر و کابینه افزایش یافته است.

اولین پاسخ دولت ژاپن در درخواست‌های تغییر، تصویب لایحه همکاری در حفظ صلح بین‌المللی در سال ۱۹۹۲ بوده است که اجازه می‌دهد واحد‌های دفاع ملی ژاپن در عملیات پاسدار صلح و کمک‌رسانی‌های سازمان ملل شرکت نمایند.

در واقع اینکه این قانون اجازه می‌دهد نیروهای نظامی ژاپن به خارج از خاک و آب‌های سرزمینی ژاپن اعزام شوند، بازنگری قابل توجهی در دکترین امنیت ملی دوران جنگ سرد ژاپن بود.

در سال ۱۹۹۵، بار دیگر با بازنگری دکترین مزبور، این اجازه به نیروهای نظامی ژاپن داده شد که ضمن پاسداشت اصول چهارگانه ای که پیشتر مورد اشاره قرار گرفت به صورتی فعال‌تر و همه‌جانبه و هماهنگ با آمریکا به هرگونه تجاوزی پاسخ دهد. همان‌طور که گفته شد در رویکرد قبلی نیروهای ژاپن حق نداشتند وارد درگیری‌های بزرگ و جنگ تمام‌عیار شوند و این امر بر عهده ارتش آمریکا گذارده شده بود. به علاوه با افزایش اختیارات نیروهای دفاع ملی ژاپن آنان اجازه یافتند در عملیات‌های

کمک‌رسانی و حفظ صلح بین‌المللی نیز شرکت نمایند. از همه مهمتر این که دولت ژاپن اجازه یافت در مسائل منطقه‌ای با آمریکا همکاری نماید که تحولی آشکار در دکترین جنگ سرد از طرف ژاپن می‌باشد.

خصوصاً سند راهبرد همکاری‌های آمریکا و ژاپن در سال ۱۹۹۷ که متعاقب یک رشته از بحران‌ها در حول و حوش ژاپن و جهان تنظیم شد و بر لزوم ارتقای همکاری دوجانبه تأکید می‌کرد باعث شد که نقش جداگانه هر دو طرف بازشناسی شده و نیروهای ژاپنی از حیث ژئوپلیتیک نقش بیشتری به دست آورند و نیروهای نظامی ژاپنی این فرصت را یافتند که در بحران‌های منطقه‌ای با آمریکایی‌ها بدون این که مستقیماً در درگیری‌ها شرکت داشته باشند مشارکت نمایند. البته به احتمال زیاد منظور از بحران‌های منطقه‌ای در این سند شرق دور و حوزه اطراف ژاپن می‌باشد. در سال ۲۰۰۰ باز هم سند راهبرد همکاری‌های آمریکا و ژاپن بازنگری شد و همکاری دو کشور به همکاری‌های چندجانبه ارتقا پیدا کرد. اما همچنان منع ورود در جنگ همه‌جانبه و عملیات متقابل در هنگام دفاع و مداخله نظامی و شرکت ژاپنی‌ها در عملیات نظامی فرماندهی دست‌نخورده باقی ماند. در سال ۱۹۹۹، دولت محافظه‌کار ژاپن با بهره‌گیری از بحران کره شمالی، قانونی را گذراند که مفاد آن به نیروهای ژاپنی در شرایط بحرانی اجازه عملیات ویژه را در حوالی و آب‌های آن می‌دهد. به علاوه در واکنش به آزمایش موشکی کره شمالی ژاپن تصمیم گرفت علی‌رغم مخالفت و نگرانی‌های ابراز شده از سوی چین در مطالعات مربوط به پروژه دفاع موشک‌های بالستیک آمریکا مشارکت نماید. قابل توجه آنکه در سال ۲۰۰۶ بیش از ۵۷٪ از مردم ژاپن از مشارکت کشورشان در این پروژه حمایت به عمل آورده‌اند.

۸. مبارزه با تروریسم

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ روند تحول در سیاست دفاعی و خارجی ژاپن را تسهیل و تسریع نمود. در شرایطی که بحران هسته‌ای و موشکی کره شمالی د راوج خود بود، وقوع حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر فضای مناسبی برای کویزومی نخست‌وزیر وقت ژاپن فراهم آورد که بر لزوم مشارکت ژاپن در عملیات تحت رهبری آمریکا در جنگ علیه تروریسم تأکید نماید. در واقع این بار انتظار می‌رفت که نیروهای نظامی ژاپن به افغانستان اعزام شوند. تحت این شرایط دولت ژاپن مصوبه‌ای تصویب کرد که بتواند

کشتی نیروی دریایی ژاپن را برای پشتیبانی از عملیات تحت رهبری آمریکا در افغانستان به اقیانوس هند اعزام نماید. همین طور واحد های خدماتی و پشتیبانی به مناطق غیر جنگی جنوب عراق اعزام شود.

۹. بهره‌گیری از فرصت‌ها برای تغییر سیاست‌ها

کاری که دولت در زمان کویزومی در پاسخ به تحولات پس از ۱۱ سپتامبر کرد تنها هدف آن تقویت اتحاد نظامی با آمریکا برای کاهش انتقادات آنان نبود بلکه مهمتر از آن دادن بُعد بین‌المللی به استراتژی امنیت ملی ژاپن بود. این تحول همچنین در عرصه سیاست داخلی ژاپن تأثیرات زیادی بر جای گذاشته است و آرایش نیروها و تصمیم‌سازان این کشور را دستخوش تغییراتی کرده است.

شرایط پس از ۱۱ سپتامبر و تنش های ناشی از بحران کره شمالی، این فرصت را به دولت ژاپن داد که باگذراندن یک‌سری لوایح، تغییر و تحولات را در ساختار دفاعی و امنیتی خویش مدنظر قرار دهد. اولین تغییرات در حوزه قدرت تصمیم‌گیری نخست‌وزیری و کابینه رخ داد و با تحول در ساختار مدیریت بحران، دولت و شخص نخست‌وزیر اختیارات بیشتری برای به کارگیری واحد نظامی برای مقابله با حالت‌های فوق‌العاده و کمک به نیروهای آمریکایی به دست آوردند.

تحول بعدی در ارتقای مدیریتی، آژانس دفاعی ژاپن به سطح وزیر صورت گرفت، موضوعی که از زمان جنگ سرد همواره در دستور کار بود و در زمان کویزومی لایحه آن به مجلس برده شد و سرانجام در سال ۲۰۰۶ به تصویب رسید. در همین رابطه حوزه وظایف نیروهای دفاع ملی ژاپن نیز توسعه یافت، پیشتر حوزه عملکرد این نیروها در داخل خاک ژاپن و در امور کمک‌رسانی و عملیات محدود تعریف شده بود که با مصوبات جدید در بخش پشتیبانی و کمک‌رسانی و شرکت در عملیات صلح‌طلبانه به سطح جهان گسترش یافت. ارتقای سطح آژانس دفاعی به سطح وزارت موجب تأثیرات درسیاست‌گذاری امنیتی در ژاپن شده و برخلاف گذشته همدریف وزارت خارجه عمل کرده و مستقیماً در تصمیم‌گیری‌ها و ارتباطات خارجی شرکت خواهد کرد. سؤال مطروحه در این رابطه چگونگی مدیریت غیرنظامیان بر این وزارتخانه بود که با تقویت نقش نخست‌وزیر به این سؤال پاسخ داده شده است.

تغییرات قانونی انجام شده در عمل محتوی و چارچوب استراتژی امنیت ملی ژاپن را دستخوش تحول نموده است. بازنگری های انجام شده در اسناد راهبردی همکاری با آمریکا با این تحولات همخوانی دارد. با تمام این احوال به صورت رسمی، همچنان اصول چهارگانه حاکم بر استراتژی امنیت ملی تدوین شده در سال های پس از جنگ جهانی دوم بر جای خود باقی است. بر این اساس، ابتکارات و تحولات با ملحوظ کردن این امر صورت می گیرد که تهدیدی متوجه اتباع، منافع و سرزمین ژاپن ننموده و در همان حال به بالا رفتن کیفیت و سطح امنیت ژاپن و جهان کمک نماید. لذا ساختار دفاعی جدید، چند عملکردی، مؤثر و منعطف در نظر گرفته شده است که نه تنها به تجاوزات تمام عیار پاسخ دهد، در همان حال آمادگی کافی برای مقابله با اشکال جدید تهدیدات نیز داشته و به صورت مؤثری در فعالیتهای مربوط به حفظ و تقویت صلح جهانی نقش داشته باشد. با این ترتیب، نیروهای دفاع ملی ژاپن از حالت «بازدارندگی مؤثر» به حالت «قابلیتهای پاسخ گویی مؤثر» تغییر ساختار و مأموریت خواهند داد. این تحولات از این جهت در ژاپن توجیه پذیر است که با توجه به تحولات در نظام امنیتی جهانی و پیدایش تهدیدات از نوع متفاوت با گذشته، ژاپن نیز بایستی متناسب با آن در ساختار و دستورکارهای امنیت ملی خویش تحول به وجود آورد. به عبارت دیگر در شرایطی که امکان اشغال سرزمینی و تجاوز تمام عیار منتفی شده و جایگزین آن، تهدیدات تروریستی و سلاح های کشتار جمعی و از این قبیل شده است، سازمان، دستور کار و عرصه های عملکردی نیز الزاما بایستی دستخوش تحول گردد.

«راهبرد دفاع ملی» جدید ژاپن همچنین تقویت رابطه با آمریکا را مدنظر داشته و حاصل آن نقشه راهی است با همکاری دو کشور که متناسب با این راهبرد بوده و در سال ۲۰۰۶ تنظیم شده است. بر اساس این تحول چارچوب همکاری دو کشور دارای دو محور کلی می باشد:

الف) پاسخگویی و مقابله مشترک با تهدیدات جدید و زمینه های پیدایش آنها

ب) کوشش مشترک برای ارتقای امنیت محیط بین المللی

به این ترتیب، دامنه امنیت ملی ژاپن دیگر تنها سرزمین اصلی و محیط پیرامون را در بر نمی گیرد و گستره آن در پرتو اتحاد با آمریکا ابعاد جهانی و علاوه بر آن مفهومی و موضوعی یافته است. مشارکت در پروژه های دفاع موشکی، جلوگیری از تکثیر

سلاح‌های هسته‌ای و مبارزه با تروریسم بین‌المللی این فرصت و امکان را برای سیاستمداران و نظامیان ژاپنی فراهم می‌آورد که گستره مطالعاتی و عملکردی خویش را سطح کره زمین فرض نمایند.

۱۰. ضرورت ترمیم در قانون اساسی

با تمام این احوال تاکنون سعی شده همه تغییرات و بازنگری‌ها با ملحوظ‌داشتن محدوده‌های تعیین‌شده در قانون اساسی، تعریف و تدوین گردد، اما واضح است که قانون اساسی تدوین‌شده در حال و هوا و شرایط پس از جنگ جهانی دوم، ژاپن را از داشتن ارتش و قوای دفاعی مستقل و متکی به منابع داخلی محروم کرده و امکان بازیگر شدن ژاپن را در عرصه امنیتی و نظامی فراسرزمینی به شدت محدود ساخته است و لذا این تغییرات و تحولات و مصوبات جدید، این بحث را بیش از پیش دامن زده است که بند ۹ قانون اساسی، نیازمند بازنگری و ترمیم می‌باشد یا خیر، تقریباً به نظر می‌رسد بر لزوم بازنگری این اصل با ملحوظ داشتن این رویکرد که ژاپن و سرزمین آن همواره بایستی سرزمین صلح و دور از جنگ باقی بماند، بین احزاب بزرگ و نخبگان ژاپنی اجماع حاصل است، آنچه مورد اختلاف است جزئیات و به‌خصوص این نکته است که آیا ارتش آینده ژاپن بایستی از امکانات دفاع تمام عیار و همه‌جانبه برخوردار باشد یا خیر؟ در واقع مفهوم این مباحث به دو نکته: که آیا بایستی این اجازه به نیروی دفاع ملی داده شود که مستقلاً و راساً خود را برای دفاع از ژاپن آماده نماید و برای آن بودجه، نیروی انسانی و سلاح‌های به روز و هم‌تراز دشمنان احتمالی تهیه دیده شود یا خیر و یا اینکه این وظیفه همچنان بایستی به عهده معاهده با آمریکا گذارده شود و نیروهای دفاعی ژاپنی در آن چارچوب و ایده تعریف شوند. طبیعی است که در صورت اول با توجه به همسایگی سه کشور اتمی، چین، روسیه و کره شمالی و ملاحظه توان تهاجمی آنان و همین‌طور احتمال متفاوت شدن چارچوب همکاری با آمریکا، بایستی ساختار دفاعی آینده خویش را تعریف نماید که بالطبع جدا از واکنش‌های وسیع بین‌المللی، هزینه، توان و نیروی انسانی زیادی را به خود اختصاص خواهد داد که حتی اگر ژاپن قدرت تدارک آن را داشته باشد به دلیل پر هزینه بودن و تأثیرگذاری بر سرعت رشد و توسعه ژاپن معلوم نیست مقبول نخبگان و افکار عمومی ژاپن واقع شود، اما

توسعه نقش فرا ملی در چارچوب همکاری با آمریکا حتما مزایای بیشتر و هزینه‌های کمتری برای ژاپن خواهد داشت. پروسه‌ای که حساسیت‌های کمتری دارد و می‌تواند با صرف هزینه‌های بسیار کمتر نهایتاً ژاپن را به یک قدرت نظامی تمام‌عیار تبدیل نماید. برای تغییر در قانون اساسی، حداقل دوسوم آرای مجلسین و اکثریت ساده (۵۰٪+) همه‌پرسی عمومی از مردم ژاپن ضروری می‌باشد که اگرچه رسیدن به آن همچنان مشکل است ولی دیگر مانند گذشته غیرممکن نیست. ذکر این نکته نیز حالی از فایده نیست که به نظر نمی‌رسد از نظر تکنولوژیک ژاپن برای دستیابی به این مرحله و وضعیت جدید با مشکلی روبه‌رو باشد.

بررسی‌ها نشان می‌دهند که ژاپن زیرساخت‌های لازم را در همه عرصه‌ها از جمله اتمی، فضایی و موشکی منتها با تعریف غیرنظامی تدارک دیده است و تغییر کاربری آنها به کاربری نظامی در فرصت زمانی کوتاهی ممکن خواهد بود. ژاپن دارای یکی از کامل‌ترین و توسعه‌یافته‌ترین صنایع هسته‌ای و چرخه‌های فرآوری و بازفرآوری آن در جهان می‌باشد. در سیستم‌های هوا فضا و پرتاب موشکی نیز در بالاترین سطوح تکنولوژیک به سر می‌برد. در تکنولوژی‌های سطح بالا نیز مسلماً ژاپنی‌ها جزء کسانی هستند که در رتبه‌های اول جهانی قرار می‌گیرند. در نتیجه آنچه که ژاپن را دچار احتیاط و محافظه‌کاری می‌نماید از سر ناداری و ناتوانی در شرایط پس از جنگ سرد و از بین رفتن تهدید عظیم شوروی نیست، بلکه هزینه‌ها و بازتاب‌های این امر در ساختار امنیتی و اقتصادی ژاپن است همان چیزی که دست‌اندرکاران ژاپنی و جامعه سیاسی-اقتصادی آن در تلاش هستند تا به درستی مورد ارزیابی قرار گرفته و هزینه-فایده‌های هر تغییری با دقت هرچه تمام‌تر دیده و تدقیق شود.

مسلم است که تجربه ورود و شکست در جنگ جهانی دوم و خسارت‌های آن، چنان جامعه سیاسی و نخبگان ژاپنی را تحت تأثیر قرار داده است که آنان تلاش نمایند تا آنجا که ممکن است از ورود در عرصه‌های چالش‌برانگیز اجتناب نمایند و در صورت ناچاری نیز به دور از احساسات و تعصبات ویران‌گر گذشته، با محاسبه کامل سود و زیان و با رویکرد واقع‌گرایی سیاسی در روابط بین‌الملل به آن بپردازند. جالب آن که حزب لیبرال دموکراتیک ژاپن که خود بیشترین حمایت را از اتحاد نظامی با آمریکا از ابتدا به عمل آورده و به‌طور سنتی حفاظت از آن را وظیفه خود می‌داند، ارائه‌دهنده پیشنهاد،

حفاظت از قانون اساسی است که برطبق آن ژاپن داوطلبانه از حق دفاع همه جانبه از سرزمین خویش صرف نظر کرده و آن را به معاهده امنیتی با آمریکا واگذار کرده است، می باشد. در سال ۲۰۰۴ نخست وزیر وقت ژاپن آقای آبه، گروهی از کارشناسان عالی رتبه را مأمور کرد تا با بررسی حالت های چهارگانه زیر مشخص نمایند نظامیان ژاپن در چه صورتی حق پاسخگویی دارند:

- حمله به نیروهای آمریکایی در حالتی که در حال مانور مشترک نظامی با ژاپن در آب های بین المللی می باشد.

- جلوگیری از پرتاب موشکی بالستیک که به سوی ژاپن در حال پرتاب شدن

است .

- حفاظت از نیروهای سایر کشور ها که مشترکاً در نیروهای پاسدار صلح

شرکت کرده اند.

- رساندن تدارکات برای نیروهای پاسدار صلح.

اما برخلاف حزب لیبرال دموکراتیک، حزب دموکراتیک ژاپن محتاطانه با مسئله استفاده از زور برخورد می کند و به خصوص دفاع همه جانبه را فقط در صورت حمایت آمریکا درست می داند. با همه این با مرور زمان فاصله نظرات دو حزب، دفاع ملی یا همه جانبه در حال کاهش یافتن است. اما احزاب مخالف کوچک تر نسبتاً موضع سرسختانه تری دارند و اگرچه اصل بازنگری قانون اساسی را پذیرفته اند اما معتقدند که بند ۹ نایستی حذف شده و تبدیل ژاپن را به قدرتی نظامی بر نمی تابند.

۱۱. سیاست خارجی ژاپن به کدام سمت می رود؟ انزوآگرا و یا بین المللی گرا؟

علی رغم زایل شدن خطر شوروی و تحول در ساختار قدرت در نظام بین المللی، ژاپن تاکنون تلاش قابل توجهی برای خروج از چتر آمریکا و کسب خود مختاری بیشتر در عرصه های امنیتی و بین المللی و مبدل شدن به یک قطب قدرت از خود نشان نداده است.

با این حال همه شواهد و گزارشات نشان می دهد که طی سال های پس از پایان جنگ سرد ژاپن، توانایی های نظامی خویش را افزایش داده است، به خصوص سیستم اطلاعاتی را تقویت و گسترش داده است، مطالعات بر روی دفاع موشکی را

توسعه داده و جنگ‌افزارهای نوین و پیشرفته‌ای به دست آورده است. اما همچنان ژاپن از داشتن قدرت نظامی انبوه و توانایی هسته‌ای محروم است. باتوجه به محاصره‌شدن در بین قدرت‌های بزرگ نظامی، این سطح از قدرت نظامی برآورنده خودمختاری و استقلال دفاعی نبوده و ژاپن همچنان عمیقاً به پوشش دفاعی آمریکا برای تأمین امنیت ملی خویش وابسته است. تغییرات فعلی در بهبود توانایی‌های نظامی در راستای تقویت اتحادیه نظامی تحت رهبری آمریکا قابل توجه و ارزیابی است. به عبارت دیگر ژاپن در حال تقویت امنیت بین‌المللی خویش در پرتو تقویت پیمان نظامی با آمریکا می‌باشد. سیاست خارجی بر نوعی نئورئالیسم استوار شده است که افزایش قدرت خویش در بستر اتحاد با قدرتی برتری که می‌تواند قدرتی رقیب نیز تلقی شود را جستجو می‌کند، مثلاً مشارکت در طرح توسعه دفاع موشکی در عین حال که ژاپن نیز به دنبال آن است باعث تحکیم برتری قدرت نظامی آمریکا و چرب‌ترشدن کفه موازنه استراتژیک به نفع اداره امنیتی جهان تحت رهبری آمریکا تلقی خواهد شد. در همان حال، امنیت ملی ژاپن را درقبال تهدیدات موشکی احتمالی از سوی کشورهایمانند کره شمالی افزایش خواهد داد.

در هر صورت آینده امنیت ملی ژاپن، غیرقابل پیش‌بینی و حتی آسیب‌پذیر به نظر می‌رسد به‌خصوص تا وقتی که بحران موشکی و هسته‌ای کره شمالی برطرف نشده و معادلات قدرت نظامی ناشی از سر بر آوردن چین تعریف و روشن نشده است. باتوجه به سوابق تاریخی، ژاپن به سختی قادر است یک متحد منطقه‌ای در شرق آسیا برای خود دست و پا نماید و نزدیک‌ترین قدرتی که می‌تواند در سطح قاره آسیا با ژاپن وارد معاهدات دفاعی و امنیتی شود هندوستان می‌باشد. ژاپنی‌ها پروسه نزدیکی با هند را شروع کرده و تا اندازه‌ای در این راه پیش رفته‌اند، اما هند صرفاً در توازن قدرت می‌تواند نقش بازی کند و رافع تهدیدات احتمالی نخواهد بود.

بنابراین حفظ و تقویت مناسبات امنیتی با آمریکا، همچنان اصلی‌ترین و کم‌هزینه‌ترین عامل حفظ و ارتقای امنیت ملی ژاپن در عرصه دفاع سرزمینی و امنیت بین‌المللی آن می‌باشد. به‌علاوه باتوجه به درگیری‌ها و اشتغالات روزافزون آمریکا، این آمریکا خواهد بود که داوطلبانه مشتاق تقویت قوای دفاعی و امنیتی ژاپن بوده و از گسترش نقش آن و به عهده‌گیری وظایف فراملی استقبال خواهد کرد، در همان حال

ژاپنی‌ها در پناه اتحاد نظامی با آمریکا به راحتی قادرند بر سیاست‌های آن کشور در قبال تهدیدات فوری مانند کره شمالی و تهدیدات درازمدت مانند چین و روسیه مؤثر واقع شوند و اجازه ندهند روند تحولات به ضرر و برخلاف منافع آنها تغییر مسیر دهد.

در همین راستا ورود ژاپن به شورای امنیت سازمان ملل در همان حال که تقویت‌کننده نقش بین‌المللی ژاپن خواهد بود می‌تواند حمایت جدی آمریکا را در پی داشته باشد تا در جهان پیش‌رو از اتحاد خود با ژاپن در قبال تحولاتی که ممکن است در اروپا، روسیه و به خصوص چین رخ دهد استفاده ببرد، همین امر تسهیل‌کننده ارتقای نقش ژاپن به یک قدرت جهانی خواهد بود که احتمالاً مورد علاقه بسیاری از قدرت‌های خصوصاً آسیایی مانند کره جنوبی که متحدان دیگر آمریکا نیز به حساب می‌آیند نخواهد بود.

در واقع، برای درک بهتر استراتژی ژاپن پس از جنگ سرد، می‌توان این ارزیابی را ارائه داد که دولت ژاپن در پرتو تحولات رخ داده، با حفظ عوامل و ارکان اصلی استراتژی امنیت ملی دوران قبلی در حال گسترده ساختن نقش داخلی و بین‌المللی خود می‌باشد. این رویکرد در برگیرنده منافع بازیگران و گروه‌های ذی‌نفوذ در ساختار سیاسی و اقتصادی ژاپن نیز می‌باشد و آنان نیز می‌توانند منافع و موقعیت خویش را در دنیای به شدت متحول کنونی حفظ، هزینه‌ها را کاهش داده و منافع خویش را به حداکثر برسانند.

در نتیجه تحولات جدید از نقش بازیگران تکنوکرات به نفع بازیگران سیاسی در ساختار سیاسی و امنیتی ژاپن کاسته شده و ساختار تصمیم‌گیری امنیتی به نحو قابل توجهی متمرکزتر شده است. به علاوه با ارتقای سطح آژانس دفاع ملی به سطح وزارتخانه از نقش غیرنظامیان و وزارت خارجه در تصمیم‌گیری‌ها کاسته شده و بر نقش نظامیان حرفه‌ای و قانون‌گزاران در مجلسین ژاپن افزوده شده است.

در تمامی دوران جنگ سرد سیاست‌های امنیتی ژاپن با توجه به ترتیبات ناشی از پیمان نظامی و امنیتی آمریکا-ژاپن تنظیم و اجرا می‌شد، دولت‌های حزب لیبرال دموکراتیک، از یک سو به این روند پایبند بوده و از سوی دیگر با توجه به مخالفت جدی نیروهای اپوزیسیون و افکار عمومی و عدم پذیرش جهانی، در جهت حفظ قدرت خویش هیچ‌گونه تلاش آشکار و حساسیت‌برانگیزی برای تقویت و خودکفایی قدرت نظامی

کشور و ورود در مناقشات بین‌المللی صورت نمی‌دادند. پس از خاتمه جنگ سرد، همراه با جابه‌جایی منابع بی‌ثباتی و تهدیدات، هم رویکرد نیروهای داخلی متحول شد و هم این که جامعه بین‌المللی و خصوصاً متحد اصلی ژاپن یعنی آمریکا، این انتظار را از ژاپن داشتند که در حفظ صلح و ثبات بین‌المللی سهمی متناسب به عهده گیرد. لذا این عامل یعنی تحول در مناسبات و موازنه‌های نیروهای رقیب و بازیگران در داخل، تحول و جابه‌جایی در عناصر و عوامل تهدیدزای خارجی و فشارهای خارجی، مؤلفه‌های تأثیرگذار و شکل‌دهنده پارادایم جدید در استراتژی امنیت ملی ژاپن هستند. درک این موارد توضیح می‌دهد که چرا ژاپن پس از جنگ سرد به جای حرکت به سوی خودکفایی امنیتی به تحکیم هرچه بیشتر اتحاد با آمریکا پرداخت و از سوی دیگر در پی ارتقای قدرت نظامی خویش و افزایش حوزه‌ها و دامنه‌های امنیت ملی خویش از سطح خرد داخلی و در حد پلیس شهری به سطح کلان و جهانی است. اما آنچه هنوز به‌عنوان سؤال حل‌نشده ای در روند تحولات محتوایی و ساختاری امنیت ملی ژاپن خودنمایی می‌کند این است که کی و چه وقت ژاپن تصمیم به استفاده از قدرت و ابزار نظامی در روابط خارجی خواهد گرفت و اینکه آیا ژاپن نیز در عملیات و درگیری‌های فرامرزی شرکت خواهد کرد یا خیر؟ مسلماً پاسخ به آن خیلی ساده نخواهد بود.

منابع

۱. انتشارات وزارت خارجه ژاپن
۲. انتشارات دفتر نخست وزیر ژاپن
3. Calder, Kent E. 1988. "Japanese Foreign Economic Policy Formation: Explaining the Reactive State" 4-Dobson, Hugo. 2003.
4. Japan and United Nations Peacekeeping: New Pressures, New Responses. London: Routledge
5. Japan Cabinet Office. 1965-2006. *Jieitai Bōei Mondai ni Kansuru Yoron Chōsa* (Opinion Polls on the Self-Defense Forces and Defense Affairs). www8.cao.go.jp/survey/y-index.html [accessed 20 March 2008-]
6. Green, Michael J. 2003. *Japan's Reluctant Realism: Foreign Policy Challenges in an Era of Uncertain Power*. 2nd edition. New York and Hampshire: Palgrave.

7. Hughes, Christopher W. 2004. *Japan's Security Agenda: Military, Economic&Environmental Dimensions*. Boulder, Colorado and London: LynneRienner Publishers.

8. Katzenstein, Peter J. 1996. *Cultural Norms and National Security: Police and Military in Postwar Japan*. New York, Ithaca: Cornell University Press.

9. Midford, Paul. 2006. "Japanese Public Opinion and the War on Terrorism: Implications for Japan's Security Strategy." *Policy Studies* 27, East-West Center Washington.

www.eastwestcenter.org/publications/search-forpublications/browse-alphabetic-list-of-titles/?class_call=view&pub_ID=2051&mode=view
[accessed 20 March 2008]

10. Ministry of Defense, Japan. 1977. *Bōei Hakusho 1977* (White Paper on Defense 1977).

www.clearing.mod.go.jp/hakusho_data/1977/w1977_00.html [accessed 18 March 2008]

11. Asia Pacific perspective Journal

12. Asia Time online